

شهر مخوفِ نخستینِ رمان‌های فارسی؛ مدرنیتهٔ ایرانی و الگوی توسعهٔ شهر آسیایی

هاشم صادقی محسن‌آباد*
استادیار زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه نیشابور

چکیده

نخستین رمان‌های فارسی تصویری مخوف و سیاه از شهر و زندگی به‌دست داده‌اند. افزون بر نگاشت تباهی و سیاهی زندگی شهری و پیامدهای آن، گاه عناوین رمان‌ها نیز برگرفته از فضای تیرهٔ شهر است. مسئلهٔ بنیادین این پژوهش، بررسی ارتباط واقعیت‌های اجتماعی با فضای مخوف و سیاه بازتاب‌یافته در نخستین رمان‌های فارسی است که در دو دههٔ اول ۱۳۰۰ به‌نگارش درآمده‌اند. به این منظور، ابتدا ویژگی‌های شهر مدرن و تصویر مخوف و اهریمنی آن از رمان‌های این دوره استخراج و دسته‌بندی شده و سپس ارتباط میان شهر مخوف و سیاه‌بازنمایی‌شده در رمان با واقعیت‌های اجتماعی زمان نگارش آن‌ها بررسی شده است. مبنای تحلیل بر پایهٔ آرای بازتاب‌یافته در رمان‌های این دوره است. در ادامه نمودهای شهر مخوف بازتاب‌یافته در رمان به‌پشتوانهٔ داده‌های جامعه‌شناسی شهری تبیین و تحلیل شده است. جایگاه غیرتولیدی شهر مدرن ایرانی، مصرف‌گرایی و پیامدهای آن نظیر حاشیه‌نشینی و فساد خانه‌های معروفه، مهم‌ترین نمودهای شهر سیاه و اهریمنی نخستین رمان‌های فارسی است.

* نویسندهٔ مسئول: sadeghi.hashem62@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۱۲/۷

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۷/۱۵

واژه‌های کلیدی: رمان فارسی، شهر مخوف، تولید آسیایی، مصرف‌گرایی، حاشیه‌نشینی، فساد خانه‌های معروفه.

۱. مقدمه

در نخستین رمان‌های فارسی، توصیف و بازنمایی فضای شهر، به‌عنوان پدیده‌ای مدرن، نمودی برجسته دارد. نخستین رمان‌های فارسی بیشتر درون‌مایه‌هایش را از شهر و زندگی شهری به وام گرفته است. مکان حوادث داستانی بخش عمده‌ای از نخستین رمان‌های واقع‌گرای فارسی، تهران و دیگر شهرهای بزرگ مانند کرمانشاه، رشت و... است. رخدادهای تهران مخوف، روزگار سیاه، اسرار شب، انتقام، شهرناز، تفریحات شب، اشرف مخلوقات، جنایات بشر، سیزده عید نوروز، هما، پریچهر، زیبا و... همه در شهرهای بزرگ روی می‌دهد.

شمار زیادی از رمان‌های عصر رضاشاه شهر مدرن را به‌مثابه محیطی مخوف و سیاه بازنمایی می‌کنند که مایه و اساس آلودگی و تباهی است و بدین سبب باید از آن گریخت. تمرکز بر سوژه منفی و ویرانگر زندگی شهری و بیان انزجار از زندگی تباه و خانمان‌سوز تهران و دیگر شهرهای بزرگ، مضمون پربسامد بسیاری از این رمان‌هاست. افزون بر این، عنوان پاره‌ای از این رمان‌ها، از قبیل تهران مخوف، روزگار سیاه، روزگار سیاه کارگر و روزگار سیاه رعیت، برگرفته از فضای تیره‌وتار ترسیم‌شده در این رمان‌هاست. در متن رمان‌ها نیز، از پیامدهای زندگی شهری و اضمحلال ارزش‌های انسانی و اخلاقی تحت تأثیر شهرنشینی و مدرنیزاسیون به‌شکلی بدبینانه انتقاد می‌شود. ارزش‌های به‌شدت دنیوی و مادی شهرنشینان، فقر حاصل از فاصله طبقاتی، فحشا و... از پیامدهای زندگی شهری محسوب می‌شوند و عمق تباهی و تیرگی آن را می‌نمایانند. افزون بر این، نویسندگان یا به‌صورت مستقیم یا از زبان شخصیت‌های داستان، زندگی شهری را نکوهش می‌کنند. حسینعلی‌خان گلشن در مقدمه بانوان و اژدها پخت، تهران را محیطی فاسد می‌داند که هر کس به آن گام می‌نهد، باید ترک آبرو و شرافت گوید. در انتقام نیز، تهران شهری توصیف می‌شود که انسان‌ها را آلوده می‌کند (خلیلی، ۱۳۰۴: ۸). در روزگار سیاه کارگر، تهران در قیاس با پایتخت دیگر کشورها، محیطی فاسد توصیف می‌شود: «دانستم طهران پایتخت ایران مرکز هر

گونه فساد و ناراستی برخلاف لندن مرکز انگلیس و پاریس پایتخت فرانسه و برلن پایتخت آلمان و اسلامبول و لیسون و فرانکوفورت و مسکو و سایر مرکز ملت‌های روی کره است» (خداداده، ۱۳۰۵: ۱۱۹).

ترسیم فضای مخوف شهرها و تمرکز بر سویه مخرب و منفی زندگی شهری تا حدی بوده که در همان دوره، واکنش‌هایی را برانگیخته است. علی‌اصغر شریف در مقدمه‌ای که بر رمان *خونبهای ایران* یا *عشق و شکیبایی* نگاشته، با بازنمایی سیاه و خوفناک فضای شهری از در مخالفت درآمده است:

این اواخر در ایران در بین نویسندگان معاصر حس بدبینی نسبت به محیط در زندگانی ایران به‌طوری دست‌به‌گریبان شده که عموم را از محیط ایران منزجر می‌نماید! این خیال متضمن خطرات بی‌شماری است؛ چراکه خود ایرانیان را که باید تشویق به دوست داشتن وطن و محیط نمایند از محیط ایران منزجر یا به انزوا و یا به مسافرت به ممالک دیگر وادار می‌سازند: چنان‌که ایران و تهران را چنان مخوف جلوه داده و محیط آن را برای تربیت و نشوونما مشکل قلمداد می‌کنند که هر کس قلم در دست می‌گیرد به‌جای اینکه از محیط و زندگانی ایرانی تعریف و تمجید نماید پرده سیاهی روی همه امور کشیده همه کس و همه چیز را بد جلوه می‌دهد. این نظر به‌خصوص در ضمن رمان خیلی تأثیر داشته و خطراتی را بالاخره متوجه محیط می‌نماید! (شریف، ۱۳۰۵: ۴ - ۵).

شماری از محققان تاریخ ادبیات معاصر نگارش آثار این دوره را تحت تأثیر *تهران مخوف* دانسته (میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۶۱) و این اثر را به‌لحاظ موضوع و سبک، آغازگر و الگوی دیگر آثار عهد رضاشاه معرفی کرده‌اند (همان، ۵۵؛ کامشاد، ۱۳۸۴: ۹۴). توفیق و نام برآوردن *تهران مخوف* در نگارش آثار بعد از آن بی‌تأثیر نبوده است؛ اما اگر مفاهیم بازتاب‌یافته در رمان را در بافتی کلی‌تر و در ارتباط با سازوکارهای پیچیده اجتماعی پی بگیریم و رمان را فقط یکی از نمودها و مصادیق جریان‌های اجتماعی و اندیشگانی بدانیم، در این صورت، ترسیم فضای مخوف شهری - آن‌هم به‌صورت جریان‌ی غالب - را نمی‌توان صرفاً به تقلید و الگوسازی درون‌رشته‌ای فروکاست؛ بلکه باید آن را حاصل وضعیت ذهنی مشترک نویسندگان این دوره دانست. غالب نویسندگان این دوره

روشن‌فکران و روزنامه‌نگارانی بودند که به سبب آگاهی از مسائل اجتماعی، تناقض‌های مدرنیته ایرانی را دریافته بودند و پیامدهای تفوق و تقدم آرمان ذهنی مدرنیته بر تجلی عینی مدرن‌سازی را در آثارشان بازنمایی کرده‌اند. این پژوهش با توجه به این انگاره می‌کوشد ارتباط میان شهر مخوف و سیاه‌رمان این دوره را با واقعیت‌های اجتماعی بررسی کند.

پیش از این مقاله‌ای با عنوان «ادبیات پلیدشهری و داستان معاصر فارسی» (۱۳۸۶) نگاشته شده که فضای سیاه و تیره نخستین رمان‌های فارسی را مطالعه کرده است. این مقاله سوبیه توصیفی دارد و چندان به جست‌وجوی ریشه‌ها و علل ترسیم فضای سیاه و مخوف رمان‌ها برنیامده است. در این مقاله، «ادبیات پلیدشهری» در تقابل با «ادبیات آرمان‌شهری» قرار گرفته و صرفاً نمونه‌هایی از رمان فارسی برای نشان دادن این تقابل ذکر شده است. در تحلیل مختصری که درباب علت ترسیم این فضای داستانی آمده، رواج این نوع نوشتار در ادبیات داستانی تابع وضعیت اجتماعی و سیاسی دانسته شده است:

روشن‌فکر ایرانی از سرکوب احساسات آزادی‌خواهانه و طرد آرمان‌های مشروطه و غلبه استبداد و اختناق دوباره رنج می‌کشد. این رنج خود را در تصویری سیاه از جامعه شهری جدید نشان می‌دهد؛ جامعه‌ای که بر خلاف ظاهر متری و متمدن خود، هنوز از بیماری کهنه استبداد، ملول و افسرده است (قائمی، ۱۳۸۶: ۱۲۶).

انتساب فضای مخوف رمان فارسی به استبداد و اختناق رضاشاهی، در تاریخ ادبیات معاصر ایران، در شمار «مشهورات» درآمده و اصلی مسلم و بدیهی انگاشته شده است؛ اما هیچ‌گاه محققان شاهد متنی مؤید این ادعا را، اعم از سند و مدرک تاریخی، آرای منقول در زندگی‌نامه‌ها، مصاحبه‌ها یا شواهد برآمده از متن رمان‌ها، به دست نداده‌اند. تدقیق در آثار این دوره و زندگی نویسندگان از همدلی نویسندگان دهه اول ۱۳۰۰ با سیاست‌های رضاشاه نشان دارد؛ به‌ویژه اینکه به‌گواهی شواهد تاریخی، سیاست‌ها و رفتارهای رضاشاه در دهه اول ۱۳۰۰ هنوز تشدید نشده بود. به نظر می‌رسد این ادعا بدون ارائه هیچ‌گونه سند و شاهدهی، صرفاً به سبب کثرت تکرار، به‌عنوان امری مسلم تثبیت و به اصلی مشهور مبدل شده است؛ حال آنکه فضای مخوف این

رمان‌ها بیش از آنکه واکنشی در برابر رضاشاه باشد، بیشتر معطوف به فرایند مدرن‌سازی بوده است که از دوره قاجار آغاز شد و نتایج آن در این سال‌ها رخ نمود. البته فرایند مدرن‌سازی در دوران پهلوی نیز به‌طور کلی به همین سیاق دنبال شده است.

درباب نسبت بازنمایی شهر مخوف و سیاه در رمان فارسی به واقعیت‌های اجتماعی، افزون بر این مقاله، بحث‌هایی پراکنده در حاشیه تاریخ ادبیات معاصر طرح شده است. در کتاب *صد سال داستان‌نویسی در ایران*، بررسی سویه‌ها و دلایل ترسیم فضای مخوف زندگی شهری به واکاوی وضع نامطلوب زنان تقلیل یافته است:

نویسندگان برای انتقاد از سنت‌های غیرانسانی و مطرح ساختن نارضایی خود از جنبه‌های نامطلوب جامعه، وضع بد زنان در خانواده و جامعه را مورد توجه قرار می‌دهند. در این دوره، وضع زن به‌عنوان بهترین شاخص سنت‌های ارتجاعی و اختناق اجتماعی شناخته می‌شود (میرعابدینی، ۱۳۸۶: ۵۵ - ۵۶).

تجددطلبی و انتقاد از ارزش‌ها و ساخت‌های سنتی و غیردموکراتیک در رمان اجتماعی به‌شکل دل‌سوزانند بر سرنوشت زنانی نمود می‌یابد که فریب خورده‌اند. در این رمان‌ها، زنان قربانی نظم‌اند که جهل، خرافات و استبداد بر آن چیره است (همان، ۷۲).

در این کتاب، نموده‌ها و جنبه‌های شهر مخوف به وضعیت نامطلوب زنان فروکاسته شده است؛ حال آنکه وضع ناخوشایند زنان خود نتیجه و تالی گسترش شهرنشینی و مدرن‌سازی آمرانه است و نه دلیل غایی آن. علاوه بر این، نویسنده این کتاب نیز بی‌آنکه شواهدی روشن برای ادعایش بیاورد، وضعیت زنان را برآیند اختناق و استبداد دانسته است. حورا یاوری به‌صورت گذرا فضای تیره و مخوف شهر را متأثر از تجدد و مدرن‌گرایی دانسته؛ ولی ابعاد آن را بررسی نکرده است: «شهر تاریک اهریمنی، استعاره‌ای است کامل از تأثیرات لاینقطع نوگرایی، که در [...] تهران مخوف انعکاس یافته است» (۱۳۸۳: ۶۱). حسن میرعابدینی (۱۳۸۷: ۲۳۰ - ۲۳۱) نیز در کتاب *سیر تحول ادبیات داستانی و نمایشی از آغاز تا ۱۳۲۰ شمسی*، تمرکز نویسندگان بر جنبه‌های مخرب

زندگی شهری را با مسئله تجدد پیوند داده؛ اما سویه‌ها و ابعاد آن را در رمان‌های این دوره واکاوی نکرده است.

انتخاب این دوره زمانی برای دامنه پژوهش از این روست که نتایج مدرن‌سازی عهد قاجار در این دوره رخ نموده و تلاش برای مدرن‌سازی در دوره پهلوی اول نیز، به‌جداً دنبال شده است. از سوی دیگر اگرچه در رمان‌های دهه‌های بعد نیز می‌توان تصاویری سیاه از زندگی شهری را نشان گرفت، در رمان این دوره، بازنمایی سویه منفی و سیاه شهر به‌صورت یک جریان غالب نمود یافته و گاه عناوین رمان‌ها نیز معطوف به فضای مخوف شهری است.

در این مقاله کوشیده‌ایم نمودهای مخوف و سیاه شهر را بر پایه آنچه در رمان‌ها بازتاب یافته است، استخراج و دلایل و زمینه‌های اجتماعی بروز آن را از نظرگاه نویسندگان این دوره بررسی کنیم. ویژگی‌های شهر مدرن بازنمایی شده در رمان واقع‌گرای فارسی، تحت تأثیر مدرن‌سازی، در سه بخش بررسی شده است: مصرف‌گرایی شهر، حاشیه‌نشینی و فساد خانه‌های معروفه.

۲. مصرف‌گرایی شهر ایرانی

شهرهای بازنمایی شده در نخستین رمان‌های واقع‌گرای فارسی کمتر نشانی از تولید دارند و حتی صنعت و کارخانه‌های بازنمایی شده نیز بیش از آنکه معرف سویه تولیدی صنعت باشند، امور خدماتی را دربرمی‌گیرند.^۱ شهر در این رمان‌ها غالباً جایگاهی مصرفی دارد و سرمایه انباشته شده در آن صرف تجمل و خوش‌گذرانی می‌شود. افزون بر این، جایگاه غیرتولیدی و غیرصنعتی شهر و به‌تبع آن درآمد ناکافی شهرنشینان، ریشه مشکلات و اساس عسرت زندگی شهرنشینان قلمداد می‌شود:

شوهراان ایرانی منت فوق‌العاده‌ای از حیث تغذیه و زندگانی کلیه بر زنان خود می‌گذارند و از جهتی حق هم دارند؛ چون اولاً برای اشخاص متوسط، کار محدود منافع خیلی کم؛ چراکه کارخانه و امور صنعتی در ایران و تهران نیست^۲ و متوسطین و اواسط‌الناس عده معدودی هستند که جیره‌خوار دولت می‌باشند و

به‌واسطهٔ دیر رسیدن مواجب بر اهل‌وعیال آن‌ها به‌خصوص سخت می‌گذرد (شریف، ۱۳۰۵: ۴۹).

ریشه‌های تغییر شکل شیوهٔ تولید سنتی و پیدایش شهرنشینی جدید در ایران را باید در تحولات دورهٔ قاجار پی گرفت. نخستین مواجههٔ ایرانیان با حیات مدرن به‌شکل جدی در دورهٔ قاجار سر برآورد و بدون درنگ شهر نقطهٔ مرکزی تمام این اتفاقات شد (کسرای، ۱۳۷۹: ۲۱۹). پس از آشنایی مستقیم شاهان قاجار، به‌ویژه ناصرالدین‌شاه، با مظاهر فرهنگ غربی و الگوهای شهری آن، اقداماتی در راستای نوسازی شهر به‌سیاق غرب صورت گرفت و شهر آرمانی در قالب الگوی زمینی آن و با توجه به شهرهایی همچون پاریس ظاهر شد (صارمی، ۱۳۷۴: ۵۹). با توجه به اینکه شهر ایرانی نمونهٔ شهر غربی را پیش چشم داشت، تحولات زندگی شهری و توسعهٔ صنایع بر پایهٔ دگرگونی شرایط تاریخی ایران صورت نگرفت و شرایط بیرونی بسیار بر آن تأثیر گذاشت. در دورهٔ قاجار، اقتصاد ایران متکی بر پایهٔ تولیدات کشاورزی بوده است. در این دوره، برای صنعتی‌سازی و پی‌ریزی کارخانه‌های مختلفی، نظیر کبریت‌سازی، بلورسازی، صابون‌سازی، چوب‌بری و نساجی، تلاش‌هایی صورت گرفت (کسرای، ۱۳۷۹: ۲۰۶ - ۲۰۷)؛ اما بیشتر آن‌ها موفقیت چندانی به‌دست نیاوردند. صنایع دستی و بومی ایران نیز در مقابل روند رو به فزونی واردات کالاهای خارجی، به‌تدریج جایگاهش را ازدست داد.^۳ ادغام ایران در بازار جهانی، صنایع بومی و سنتی را ازهم گسیخت و ایران آرام‌آرام از کشوری با اقتصاد معیشتی به کشور واردکنندهٔ کالاهای صنعتی و صادرکنندهٔ برخی مواد خام شامل ابریشم، پنبه، خشکبار، تریاک، میوه و... مبدل شد (اشرف، ۱۳۵۹: ۴۷). بدین‌سان «اقتصاد ایران با رونق تجارت خارجی و باز شدن دروازه‌های کشور به‌روی کالاهای وارداتی آرام‌آرام از یک اقتصاد خودبسنده به یک اقتصاد وابسته تبدیل شد» (کرزن، ۱۳۶۲: ۲۷۸، به نقل از کسرای، ۱۳۷۹: ۲۱۰). با این تحولات هرچند ظاهر شهر مبدل به شهر صنعتی می‌شد، درعمل نشانی از صنعت در شهر وجود نداشت. در این دوره،

علی‌رغم اینکه «شار» مفهوم کهن خود را رها کرده و به «شهر» تبدیل گردیده است و علی‌رغم شکل‌گیری سرمایه‌داری تجاری در شهر، هیچ کدام از این عوامل و عناصر موجودی برای شهرسازی نو و دگرگونی شهر قدیم و بنیان‌گذاری شهرهای جدید - به گونه‌ای که در اروپای صنعتی شده اتفاق افتاد - نمی‌گردند (حبیبی، ۱۳۷۹: ۱۲۵).

جامعه شهری بدون آنکه گذر از اقتصاد کارگاهی به اقتصاد کارخانه‌ای را طی کرده باشد، خود را درگیر چالشی جدید می‌بیند: انباشته شدن شهرها از کالاهای مصرفی وارداتی اقتصاد داخلی را فلج می‌کند؛ در نتیجه شهر به «شکلکی از شهر صنعتی اروپایی» بدل می‌شود (جبری مقدم، ۱۳۸۶: ۲۹۰ - ۲۹۱).

گسترش شهرها و شهرنشینی در عصر رضاشاه نیز تابع روند گسترش صنعت و نظام تولید صنعتی مدرن نبوده؛ بلکه در راستای تجدد آمرانه بر مدرنیته ایرانی تحمیل شده است. تحول شهرها بیش از آنکه برآمده از تحولات درون کشور باشد، وام‌گرفته از الگوی بیرونی بود و شهر «بی آنکه از مضامین شهر صنعتی حرکت کند، به تقلید شکلی مصادیق آن می‌پردازد» (حبیبی، ۱۳۷۹: ۱۵۸). به همین سبب نام «شهر تقلید» و «شهر فریب» را بر آن نهاده‌اند (همان جا).

گسترش شهرها در این دوره با الگوی توسعه «شهر آسیایی» همساز است. شهر آسیایی متأثر از «شیوه تولید آسیایی»، بیشتر جایگاهی است که مازاد جمعیت را در خود جای می‌دهد و موقعیت مهمی در نظام تولیدی ندارد. در این الگو، شهر عمدتاً غیرمولد است و صرفاً نقش مبادله‌ای ایفا می‌کند. «پیدایش شهر در این نظام، مثل بسیاری از پدیده‌های دیگر علت سیاسی و غیراقتصادی دارد. به همین دلیل شهرهای آسیایی اگرچه ممکن است بناهای عظیم داشته باشند، ولی در زندگی تولیدی جامعه نقش قابل توجهی ندارند» (سیف، ۱۳۸۰: ۱۵۱).

تولید و جایگاه تولیدی، در رمان‌های این دوره، عمدتاً در روستاها به چشم می‌خورد. در یادگار یک‌شب، فرخ به مدد قربانعلی و همراهانش از اسارت صاحب‌منصب ژاندارم رهایی می‌یابد و مدتی در روستایی به نام احمدآباد به کشاورزی مشغول می‌شود^۴ و جایگاه تولیدی روستا را برجسته می‌کند. در تلاش معاش و اشرف

مخلوقات، شخصیت‌هایی که از کار دولتی منفصل شده‌اند، برای امرار معاش به روستا می‌روند. در میان آثار این دوره، روزگار سیاه کارگر به صورت کامل زندگی طبقه کشاورز و جایگاه تولیدی روستا را بازنمایی می‌کند.

هرچند در نظام تولیدی آسیایی فقط روستا جایگاه تولیدی دارد، جایگاه تولیدی روستا صرفاً در تقابل با مصرف‌گرایی شهر معنا می‌یابد. روستاییان و دیگر افراد شاغل در اراضی کشاورزی، صاحبان اصلی زمین نیستند. صاحبان و مالکان این املاک عمدتاً ساکن شهرهای بزرگ هستند و زمین‌هایشان توسط کدخدا و دیگر کارگزاران، درازای پرداخت مقدار مشخصی از عایدات زمین، به کشاورزان واگذار می‌شود. مالک روستای احمدآباد در یادگار یک شب، شخصی است به نام سید حسینعلی خان که به پشتوانه رأی رعیتی که مشغول کار بر روی زمین‌هایش هستند، توانسته است به انتخاب وکیل حوزه انتخاباتی‌اش در انتخابات مجلس، خدمتی تأثیرگذار برساند و در مقابل آن با رایزنی وکیل حوزه انتخابی، سیمتی در قنسولخانه عشق‌آباد به دست آورد (مشفق کاظمی، [۱۳۰۵] ۱۳۴۸: ۲۰۵). در روزگار سیاه کارگر، کارگزار یا مباشر مالک فقط زمان برداشت محصول برای استیفای حق مالک به روستا می‌آید: «خرمن‌ها که قلبیر شد نوکر مالک میان خرمن آمد شروع به برداشتن خرمن‌ها نمود حق مالک حق ضابط حق پاکار حق میرآب حق گنجشک‌پران تمام از رعایا گرفت در صورتی که می‌خواست پنجیک ببرد از نصفه تجاوز نمود» (خداداده، ۱۳۰۵: ۹ - ۱۰).

درآمد حاصل از تولیدات کشاورزی به مالکان آن‌ها که عمدتاً ساکن شهرهای بزرگ هستند، منتقل می‌شود. اکثر شخصیت‌های متمولی که در رمان‌های این دوره جزو طبقه اول محسوب می‌شوند، صاحبان املاک روستاها هستند. اینان تمام عایدی و سرمایه‌ای را که از طریق املاکشان به دست می‌آورند، صرف تجمل و خوش‌گذرانی می‌کنند یا در فعالیت‌های اقتصادی کاذب، از دلالی تا نزول‌خوری، هزینه می‌کنند.^۵ حتی پاره‌اندکی از سرمایه به دست‌آمده برای بهبود زیربنای تولید یا کمک به توسعه و بهره‌وری بیشتر در تولیدات هزینه نمی‌شود. این «مالکان بزرگ علاقه‌ای به انتقال درآمد حاصل از کشاورزی به بخش صنعت و تجارت نداشتند» (خلیلی‌خو، ۱۳۷۳: ۲۱۷) و به همین دلیل تولید کشاورزی، به‌رغم درآمد هنگفت، سامان نمی‌یافت.

الگوی تولید و مصرف بازنمایی شده در رمان این دوره، بسیار شبیه به الگوی تولید آسیایی و توسعه شهر آسیایی است. در شهر آسیایی، نشانی از تقسیم کار بین صنعت و کشاورزی نیست. در این مفهوم، شهر صرفاً مرکز سازمان‌دهنده مبادله است، در تولید نقش چندانی ندارد، در نظام تولیدی جایگاهی غیرمولد دارد و مازاد تولید روستا را می‌مکد، اما تولید چشمگیری ندارد که به روستا ارسال کند. آنچه ممکن است از شهر به روستا برود، عمدتاً منشأ وارداتی دارد (سیف، ۱۳۸۰: ۱۵۲ - ۱۵۶).

الگوی توسعه شهر آسیایی، برخلاف الگوی توسعه شهر صنعتی اروپا، از زمینه اقتصادی و صنعتی برخوردار نیست و با دلایلی متفاوت با شهر اروپایی گسترش پیدا کرده است. جریان شهری شدن در اروپا از قرن هجدهم آغاز می‌شود. در اروپا، انقلاب صنعتی زمینه تشکیل و گسترش شهرها را فراهم می‌کند. «نقش‌آفرینی سوژه در شهر اروپایی، متکی بر سابقه‌ای طولانی در ایجاد فرهنگ و اندیشه مدرن عمومی در سطح جامعه است» (جبری مقدم، ۱۳۸۶: ۲۸۹). صنعتی شدن و تغییر شیوه نظام تولید در طول صد سال، به رشد شهرنشینی می‌انجامد و به تبع مهاجرت از روستا به شهرها شروع می‌شود. نیاز شهرهای صنعتی به نیروی کار، عامل تعیین‌کننده میزان مهاجرت به شهرهاست. مهاجران در مشاغل جدید شهری در کارخانه‌ها، مؤسسات اداری و دیوان‌سالاری، و خدمات رفاهی برای توزیع و تقسیم فرآورده‌های صنعتی و... جذب می‌شوند. هم‌زمان با پیشرفت‌های تدریجی تکنولوژیک، شهرها هم کم‌کم گسترش می‌یابند و در کنار تحولات اقتصادی، تحولات اجتماعی به گونه‌ای همسو و آرام شکل می‌گیرند و نهادینه می‌شوند. بدین ترتیب، فرهنگ شهرنشینی هم‌زمان با توسعه اقتصادی شکل می‌گیرد. اما در کشورهای آسیایی، از جمله ایران، تغییر شیوه زندگی و رشد شهرنشینی این مسیر را طی نمی‌کند. در این کشورها، مهاجرت به شهر از یک سو به دلیل ناکارآمدی نظام تولید سنتی و فقر حاصل از آن است و از دیگر سو برآمده از جذابیت روزافزون زرق‌وبرق تجملات زندگی شهری، و امکانات رفاهی، پزشکی، آموزش و پرورش و... در شهرهاست (ممتاز، ۱۳۸۳: ۷۹ - ۸۰).

علی‌اصغر شریف، با وجود اتخاذ موضعی مخالف در قبال بازنمایی تصویر مخوف شهر، تنها نویسنده‌ای است که بر مسئله تفاوت بنیادین شهر اروپایی و ایرانی انگشت

نهاده و مصرف‌گرایی شهر تهران را در تقابل با جایگاه تولیدی شهر اروپایی و رونق صنعتی آن سنجیده است. راوی برون‌داستانی *خونبهای ایران* یا *عشق و شکیبایی*، مانند اکثر رمان‌های این دوره، به توصیف وضع موجود بسنده نکرده و خطابه‌ای تحلیلی از شهر اروپایی و تهران به‌دست داده است:

بعدها که باغ لاله‌زار خیابان لاله‌زار گشت و عمارات و مغازه‌های عالی ضمیمه آن شد - شکست به رونق خیابان علاءالدوله وارد آورده - گردش‌کنندگان و بیکاران را به‌طرف خود جلب نمود. یک طرف این خیابان به‌واسطه دهلیزی که سرتاسر را دربردارد و سه نفر به‌زحمت می‌توانند باهم حرکت کنند، اسباب جلوه و جلب یک عده از مردم را نموده که به رفت‌وآمد و گردش در زیر این زیرطاقی‌ها اصرار دارند! دیگر از صفات ممیزه این خیابان مغازه‌های باشکوهی است که زینت‌افزای آن شده در صورتی که تمام این مغازه‌ها با اسباب‌های عالی و باشکوه و مبل‌های مجلل اروپایی تجلیل شده است!

عجبا! خیابان‌های اروپایی به‌واسطه وجود کارخانه‌ها و مغازه‌های تولیدی و غیره مشهور می‌شوند ولی خیابان معروف طهران به‌واسطه وجود مصنوعات دروغی و عروسک‌بازی‌های اروپایی و فسق و فجور معروف می‌گردد! (شریف، ۱۳۰۵: ۱۰).

شریف بر یکی از تفاوت‌های بنیادین شهر اروپایی و شهر آسیایی انگشت می‌نهد و جایگاه تولیدی و صنعتی شهر اروپایی را در تقابل با مصرف‌گرایی و تجمل‌گرایی تهران - که نمونه‌ای از شهر آسیایی است - قرار می‌دهد. بسیاری از جذابیت‌های شهر فرآورده‌های تکنولوژیک غربی و اشیای زینتی، یا به‌تعبیر شریف «عروسک‌بازی‌های اروپایی»، هستند که روزبه‌روز جذابیت‌های شهر را افزایش می‌دهند.

مصرف‌گرایی شهر هرچند خود برآمده از ناهمسازی مدرنیته ایرانی بوده است، پیامدهای آن نیز سهمی ویژه در ترسیم فضای مخوف و اهریمنی شهر دارند. چنان‌که پیش‌تر اشاره کردیم، این شهرها نمونه شهرهای اروپایی را پیش چشم دارند و در پی همسان‌سازی با الگوهای خود هستند. از آنجا که نیاز به نیروی کار عامل تعیین‌کننده مهاجرت به شهرها نبوده است، اکثر شهرها جمعیتی بیش از حد گنجایش را در خود جای داده‌اند؛ به طوری که افزایش جمعیت با میزان توسعه صنعتی شدن آن‌ها همساز نیست. در شهرهای اروپایی، میزان نیاز صنعت به نیروی کار تا حد زیادی عامل اساسی

در مهاجرت به شهرها بوده است. در شهر آسیایی هرچند دلیل اصلی مهاجرت به شهرها نیاز به نیروی کار بوده است، تجمل‌گرایی و وسوسه رفاه بیشتر نیز در گسترش شهرها بی‌تأثیر نبوده و به همین دلیل نیروی کار بیش از نیاز صنعت روانه شهرها شده است. افزایش جمعیت، بدون تناسب با توسعه صنعتی شهر، به «بیش از حد شهری شدن» انجامیده است. بیش از حد شهری شدن، در کنار جایگاه غیرتولیدی شهر، برای شهر و زندگی شهرنشینی پیامدهایی سنگین در پی داشته است: حاشیه‌نشینی، کمبود خدمات رفاهی و بهداشتی، شغل‌های کاذب، فقر، فحشا، شبکه‌های دزدی نوامیس و... در رمان این دوره، جایگاه غیرتولیدی شهر و مصرف‌گرایی آن بازنمایی شده؛ اما اغلب به توصیف وضعیت تولیدی روستا و مصرف‌گرایی شهر بسنده شده و جز در مواردی اندک، نویسندگان در جست‌وجوی کشف و تحلیل زمینه‌های آن برنیامده‌اند. نویسندگان این دوره توصیف پیامدهای جایگاه مصرفی شهر، از قبیل فقر، فحشا، حاشیه‌نشینی، اختلاف طبقاتی، کمبود خدمات بهداشتی و... را به‌جای بررسی تحلیلی ریشه‌های آن نشانده‌اند. بازنمایی پیامدهای این نظام تولیدی و مسائل و مشکلات ناشی از آن - مانند حاشیه‌نشینی، فساد و فحشا که با اظهارنظرهای مستقیم نویسنده یا راوی همراه است - فضایی سیاه و مخوف از شهر و زندگی شهری رقم زده است.

۳. حاشیه‌نشینی

حاشیه‌نشینی و وضعیت معیشتی نامطلوب حاشیه‌نشینان شهرها یکی از معضلات اجتماعی است که در نخستین رمان‌های فارسی بازنمایی شده است. در تهران مخوف، وضعیت ساکنان حاشیه شهر به‌صورت گذرا توصیف شده است. زندگی ساکنان این حاشیه‌ها در قیاس با زندگی اشراف که عمدتاً ساکن محله‌های بالای شهر هستند، تضاد طبقاتی موجود در شهر تهران را نشان می‌دهد. در انسان، نابرابری موجود میان زندگی حاشیه‌نشینان و افراد مرفه، با تمرکز بر تفاوت سطح زندگی آن‌ها بازنمایی می‌شود؛ به‌گونه‌ای که تفاوت و نابرابری زندگی ساکنان این دو منطقه شهر گویا زندگی انسان‌های دو جامعه مختلف را در دو برهه متفاوت به‌تصویر می‌کشد. در تفریحات

یک شب نیز، وضع زندگی حاشیه‌نشینان به صورت گذرا و بدون پی‌جویی دلایل و پیامدهای آن بازنمایی شده است. در میان رمان‌های این دوره، سیزده عید نوروز تصویری عینی و دقیق از سویه‌های مختلف زندگی حاشیه‌نشینان و دشواری‌های معیشتی آن‌ها به دست داده است. موضوع این اثر زندگی رقت‌بار حاشیه‌نشینان شهر کرمانشاه است که در «تپه چغاسرخ» سکنا گزیده‌اند. در این اثر، معضلات معیشتی حاشیه‌نشینان، ریشه‌های حاشیه‌نشینی و پیامدهای آن به طور کامل به تصویر درآمده است. تپه چغاسرخ، محل اسکان این حاشیه‌نشین‌ها، چنین توصیف شده است:

در جنوب غربی شهر کرمانشاه تپه‌ای است که به نام تپه چغاسرخ مشهور است. این تپه یکی از محلات این شهر را به همین اسم تشکیل می‌دهد و اکثراً جایگاه فقرا و مساکین است و اگراد بی‌بضاعت در آن سکونت دارند [...] چغاسرخ تپه‌ای است که از مشرق به کوچه تنگ و باریک و کثیفی محدود است که آن کوچه حدفاصل بین فقرا و اغنیاست و خیلی معقول و مناسب است اگر آن کوچه را برزخ نام گذاریم؛ زیرا برزخ حدفاصل بین بهشت و جهنم است و این کوچه نیز بهشت اغنیا را از جهنم فقرا جدا می‌کند [...] این تپه از جنوب به قبرستان انسان‌ها محدود است یک قسمت خود تپه نیز قبرستان سگ‌ها، الاغ‌ها و سایر حیواناتی است که لاشه‌های آن‌ها را در آن محل می‌اندازند (انصاری، ۱۳۱۱: ۲۸ - ۲۹).

ساکنان این محله عمدتاً شغل ثابتی ندارند و از طریق فعلگی امرار معاش می‌کنند. راوی در نخستین مواجهه با بخشعلی، با پرسش از وضعیت شغلی او، باب سخن را می‌گشاید و او در جواب می‌گوید: «من شغل مخصوصی ندارم؛ گاهی حمال، زمانی هیزم‌شکن، بعضی اوقات زالوفروش و وقتی هیچ کاری پیدا نکنم دور شهر گردش کرده و فریاد می‌کنم هر کس زباله ریختنی دارد به من بدهد تا آن‌ها را برده و به خارج بریزم» (همان، ۱۴).

راوی با اطلاع یافتن از زندانی شدن بخشعلی،^۷ برای کمک به خانواده‌اش به محل زندگی او روانه می‌شود و پس از چندی جست‌وجو، خانه او را می‌یابد. توصیف‌های راوی از وضعیت خانه‌ها و ساکنان آن‌ها اپیزودهایی رقت‌بار را به نمایش می‌گذارد. این خانه‌ها بر پایه ابتدایی‌ترین وسایل موجود بنا شده‌اند. افزون بر این، حیوانات هم در

همان خانه‌ها نگه‌داری می‌شوند.^۸ راوی پیش از عزیمت به خانه بخشعلی، با شخصی به نام خداداد که همسایه آنهاست، هم‌کلام می‌شود و به خانه او گام می‌نهد و تصاویری عینی از زندگی آنان نمایش می‌دهد.^۹ راوی سطح اقتصادی و رفاهی ساکنان این محله‌ها را با مردم مناطق درون شهر می‌سنجد و درباب آن داوری می‌کند:

این است اوضاع یک دسته از مردمی که با بشر متمدن قرن بیستم و عصر طلایی هم‌عصر است [...] گویا ساکنین این تپه و تپه‌ها و دره و ماهورهای دیگر نظایر آن در ایران و سایر نقاط دنیا از ردیف بشرهای عصر امروز خارج هستند. آنها متعلق به کره دیگری غیر از کره زمین هستند که به‌طور قاچاق از سایر کرات و یا از جهنم به این محیط داخل شده و در بیغوله‌ها و غارها و بن سنگ‌ها و زیر توده‌های کثافات و نکبت جای‌گیر شده و مسکن گزیده‌اند! (انصاری، ۱۳۱۱: ۳۱).

در گفت‌وگوی میان راوی و خداداد، از وضع معیشتی ساکنان تپه، دلایل اسکان آنها در این مکان، علل مهاجرت آنان به شهر و پیامدهای این مهاجرت سخن به میان می‌آید. ساکنان این تپه پیش از این عمدتاً در روستاهای مجاور شهر به کشاورزی مشغول بوده و به امید زندگی بهتر به شهر آمده‌اند.^{۱۰} نبود انگیزه کافی برای سکونت در روستا از یک سو و امید به زندگی بهتر از دیگر سو، اینان را به مهاجرت واداشته است. همان طور که پیش‌تر بیان شد، دهقانان و کسانی که در روستاها به کشاورزی مشغول‌اند، صاحبان و مالکان اصلی زمین‌ها نبوده‌اند. درآمد حاصل از کشاورزی به مالکان ساکن در شهرها می‌رسید و حتی بخش اندکی از آن برای بهبود تولیدات کشاورزی هزینه نمی‌شد. در نتیجه وضع معیشتی رعیت ساکن در روستاها روزبه‌روز بدتر می‌شد. به همین سبب هنگامی که رعیت، مانند خداداد، مورد ظلم و سختگیری مالک واقع می‌شدند، چون نه مالک زمین بودند و نه آینده‌ای روشن در برابر خود می‌دیدند، بدون درنگ به شهرها مهاجرت می‌کردند. فقدان مالکیت خصوصی موانع مهاجرت به شهرها را از میان برداشته بود. «دهقانان ایرانی به دلیل عدم وابستگی به زمین و به زمین‌داران، برای مهاجرت به شهرها با مانعی روبه‌رو نبودند [...] زمین‌دار نمی‌تواند رعیت را در محلی مقید کند، مگر در مواردی که قراردادی در میان است یا زارع بدهکار باشد» (سیف، ۱۳۸۰: ۱۶۸).

مهاجران که به امید زندگی بهتر به شهر آمده‌اند، برای انتخاب شغل با مشکل مواجه می‌شوند. این مهاجران مهارت‌های لازم برای زندگی در شهر را ندارند. فرایند سازگاری مهاجران در شهرها بسیار پیچیده‌تر از روستاهاست. بیگانه بودن مهاجران روستایی با اصول اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی زندگی شهری، پیامدهای گوناگونی برای آنان در پی دارد (جمالی، ۱۳۸۱: ۱؛ ممتاز، ۱۳۸۳: ۸۴؛ نقدی، ۱۳۸۹: ۹۴). در گفت‌وگوی خداداد با راوی، به ناآشنایی مهاجران با مهارت‌ها و استلزامات زندگی شهری اشاره شده است: «من جز عمل زراعت هیچ چیز دیگری نمی‌فهمیدم» (انصاری، ۱۳۱۱: ۳۹). مهاجران به‌ناچار از طریق کارگری و فعلگی روزگار می‌گذرانند. به‌سبب فقدان کار مناسب و به‌تبع آن درآمد ناکافی، اینان در محله‌های حاشیه‌ای شهر ساکن می‌شوند و چنان‌که خداداد می‌گوید، آرام‌آرام به شرایطی بدتر از آنچه بوده‌اند، گرفتار می‌آیند: «بدبختی‌هایی که در این هفت‌هشت‌ساله به من روآور شده، ناگوارتر از تحمیلات کمرشکنی بود که از طرف ارباب به ما وارد می‌شد» (همان، ۴۸). ساکنان حاشیه‌های شهر از ابتدایی‌ترین امکانات معیشتی، حتی از آب آشامیدنی،^{۱۱} بی‌بهره‌اند.

پس از گرفتاری بخشعلی که از راه فعلگی امرار معاش می‌کرده است، خانواده‌اش در شرایطی بغرنج گرفتار می‌شوند. حلیمه، خواهر بخشعلی، راهی برای گذران زندگی نمی‌یابد. او با سر زدن به خانه‌های مختلف به‌اصرار برای رخت‌شویی و پاکاری اعلام آمادگی می‌کند؛ اما کاری به او محول نمی‌شود. او چندصبحی را با مبلغی اندک که از فروختن جل‌وپلاس خانه حاصل کرده است، روزگار می‌گذراند و غذای بچه‌های برادرش را با جمع‌آوری برگ کاهو و دیگر سبزیجاتی که مغازه‌های سبزی‌فروشی دور ریخته‌اند، فراهم می‌کند؛^{۱۲} اما درنهایت به‌سبب فقر و نداری، از سر اضطرار، تن به خودفروشی می‌دهد و برادرزاده‌اش، صفر، نیز گدایی پیشه می‌کند.^{۱۳} راوی که از نزدیک شاهد وضعیت اسفناک محل زندگی ساکنان این تپه و مرارت‌ها و سختی‌های زندگی آن‌هاست، این سکونتگاه حاشیه‌ای را کانون بدبختی نام می‌نهد: «تپه چغاسرخ با اینکه چندان مورد توجه و اعتنای کسی نیست، ولی حقیقتاً هر گوشه‌ای از آن کانون بدبختی‌ها و نامرادی‌ها و فجایع و ادبارهاست» (انصاری، ۱۳۱۱: ۱۲۴).

حاشیه‌نشینی پدیده‌ای است که در بیشتر کشورهای توسعه‌نیافته یا در حال توسعه دیده می‌شود و همزاد مهاجرت یا به تعبیری پیامد آن محسوب می‌شود. این پدیده برآمده از عوامل متعددی است که مهم‌ترینش مهاجرت روستاییانی است که به سبب ناکارآمدی نظام تولیدی سنتی و فقر حاصل از آن و نیز جاذبه‌های شهرنشینی، روانه شهرها شده‌اند. افزون بر این، امکانات رفاهی، آموزشی و پزشکی، و امید به آینده بهتر برای خود و فرزندان در تشدید مهاجرت نقشی بسزا داشته است (توسلی، ۱۳۷۴: ۳۵؛ ممتاز، ۱۳۸۳: ۸۰؛ نقدی، ۱۳۸۲: ۱۲). هرچند مهاجرت یکی از عوامل عمده تشدیدکننده حاشیه‌نشینی است، نه همه مهاجران حاشیه‌نشین می‌شوند و نه تمام حاشیه‌نشین‌ها مهاجر هستند؛ بنابراین مهاجرت عامل تشدیدکننده حاشیه‌نشینی است، اما یگانه‌دلیل آن نیست (جمالی، ۱۳۸۱: ۱۸). با وجود این، پژوهش‌های میدانی‌ای که در زمینه ساخت جمعیتی و خاستگاه‌های حاشیه‌نشینان انجام شده است، نشان از آن دارد که اکثریت حاشیه‌نشینان را مهاجران روستایی تشکیل می‌دهند.^{۱۴}

نویسندگان این دوره مشکلات مهاجرت غیراصولی را با نمایش بیکاری مهاجران شهری، زاغه‌نشینی و آلودگی‌نشینی، و کمبود تسهیلات در زمینه مسکن، بهداشت و آموزش به تصویر کشیده‌اند. افزون بر این، از منظر نگارش داستان رئالیستی نیز نویسندگان توانسته‌اند با سنجش سطح زندگی حاشیه‌نشینان با ساکنان محله‌های بالای شهر و تبیین اختلاف سطح اقتصادی و رفاهی زندگی آنان، فاصله طبقات اجتماعی را که از مسائل محوری رئالیسم است، ترسیم کنند.

۴. فساد خانه‌های معروفه

فحشا و «سقوط و تباهی» زنان از مضامین پربسامد نخستین رمان‌های فارسی است. در این رمان‌ها، فقر و فحشا همزاد یکدیگرند و تصویری سیاه و مخوف از فضای شهری به دست می‌دهند. خانه‌های معروفه، فحشا و وضع ناپسند زنان، به عنوان نماد تباهی جامعه، دستاویز نویسندگان برای انتقاد اجتماعی و شکایت از نابسامانی وضع موجود بوده است. اینان انحطاط موجود در جامعه را از طریق ترسیم فاحشه‌خانه‌ها نشان

می‌دادند و فحشا را پدیده‌ای شهری یا برآمده از مشکلات زندگی شهرنشین تلقی می‌کردند.

در *تهران مخوف*، خانه‌ای معروفه با توصیف دقیق جزئیات و شرح وضعیت ساکنان آن به تفصیل بازنمایی شده است؛ به گونه‌ای که توصیف وضعیت محله و خانه معروفه با عنوان «محله مریض» چهار فصل (حدود پنجاه صفحه) به‌درازا کشیده شده^{۱۵} که نشان از اهمیت این موضوع در رمان *تهران مخوف* دارد. عناوین فصول نیز بیانگر نگرش نویسنده به این موضوع است. تیره‌بختی زنان، حقوق آن‌ها و فحشا از مضامین بنیادین این اثر است که با دقت و چیرگی توصیف می‌شود؛ اما «تحلیل او از فحشا و مشکلات اجتماعی دیگر شناخت چندانی از عوامل اقتصادی و اجتماعی بنیادی ندارد؛ برخورد او بیشتر توصیفی است تا استنباطی» (کامشاد، ۱۳۸۴: ۹۵).

در بیشتر رمان‌های این دوره، مسئله زن با تمرکز بر لغزش زنان و فحشا، جایگاهی محوری دارد. عباس خلیلی در *روزگار سیاه*، تمرکز عمده داستان را بر تیره‌بختی زنی روسپی که به بیماری‌های مقاربتی گرفتار آمده، قرار داده است. انصاری در *سیزده عید نوروز*، به مسئله فحشا نگاهی نسبتاً تحلیلی دارد. در این اثر، فحشا پیامد فقر حاصل از حاشیه‌نشینی و فقدان مشاغل تولیدی دانسته می‌شود. حلیمه از سر اضطرار، به خودفروشی تن می‌دهد: «فطرتاً فاحشه نبود و مصائب زندگی او را به این عمل مجبور می‌کرد» (انصاری، ۱۳۱۱: ۱۲۳ - ۱۲۴). در این اثر، حاشیه‌نشینی منشأ و ریشه مشکلات معرفی می‌شود. ساکنان محله‌های حاشیه‌ای شهر به سبب فقر و نداری، به ورطه روسپی‌گری گام نهاده‌اند.^{۱۶}

جنایات بشری یا آدم‌فروشان قرن بیستم اثری است که به‌طور ویژه بر بازنمایی مسئله زنان و روسپی‌گری متمرکز شده است. دو دختر از خانواده‌های وجیه و سرشناس رشت توسط شبکه دزدان نوامیس ربوده و به خانه‌ای معروفه در کرمانشاه فروخته می‌شوند. تمام ماجرای داستان خاطرات بدریه است که به‌هنگام اقامت در این «قتلگاه عصمت و ناموس» (انصاری، [۱۳۰۸] بی‌تا: ۱۴۱ - ۱۴۲) نگاشته است. انصاری فحشا را بیش از هر چیز مولود فقر دانسته و تکدی‌گری را یگانه‌منبع درآمدی معرفی کرده که می‌تواند به‌جای ارتکاب اعمال منافی عفت بنشیند.^{۱۷} اکثر ساکنان این خانه معروفه

«فاحشه‌های اجباری هستند نه اختیاری» (همان، ۱۱۵). در این اثر، پیوسته تأکید می‌شود که این زنان یا فریب‌خورده و به دام روسپی‌گری گرفتار شده‌اند یا فقر و اضطراب آن‌ها را بدین کار واداشته است.^{۱۸} در جنایات بشر، سرنوشت اندوه‌بار قربانیان بسیار تأثیرگذار و ملموس ترسیم شده است. راوی درون‌داستانی که خود از قربانیان این ظلم بوده است، در خلال بیان رویدادها، در قامت مصلح اجتماعی تحلیل‌هایی مبسوط از این مسئله خانمان‌سوز به‌دست می‌دهد. راوی سرنوشت قربانیان را مولود فقر و روابط ناسالم انسان‌مدرن می‌داند و وجود این خانه‌های معروفه را که هیچ نظارتی بر آن‌ها وجود ندارد، از عواملی می‌داند که جامعه را به‌سوی تباهی سوق می‌دهد.^{۱۹} درنهایت نیز محیط و جامعه به‌عنوان عامل گرفتاری آن‌ها در منجلاب فحشا معرفی می‌شود (همان، ۱۴۴ - ۱۴۵).

در رمان‌های این دوره، فقر و استیصال حاصل از آن عامل اصلی فحشا دانسته می‌شود. وضع نامطلوب زنان اساسی‌ترین ویژگی منحنی شهر مخوف معرفی می‌شود و در اکثر رمان‌های اولیه بازتاب می‌یابد. این مسئله تا حدی فراگیر می‌شود که کمتر اثری تا سال ۱۳۱۰ را می‌توان یافت که گوشه‌چشمی به فحشا نداشته باشد. اکثر این نویسندگان فقر، فحشا و وضع نامطلوب زنان را دستاویزی برای بیان موعظه‌های اخلاقی و تربیتی خود قرار می‌دهند.

۵. نتیجه

تمرکز نخستین رمان‌های فارسی بر جنبه‌های منفی شهر بازتابی از وضعیت کلی جامعه و تبعات گسترش شهرنشینی و مدرن‌سازی‌ای است که در راستای تجدد آمرانه بر شهرها تحمیل شده بود. شهر مخوف رمان بازتاب تجددی است که برآیند وضعیت جامعه نبوده است. تناقضات و مشکلات حاصل از این نوع شهرنشینی به‌صورت شهری مخوف و سیاه در رمان این دوره بازتاب یافته است. در این الگوی توسعه شهر که از آن با عنوان الگوی توسعه شهر آسیایی یاد می‌شود، نیاز صنعت و کارخانه‌های موجود در شهر، میزان مهاجرت به شهر را تعیین نمی‌کند. در نتیجه نیروی کار بیش از نیاز صنعت به شهرها روانه می‌شود. این نیروها از سویی جایگاه تولیدی خود در

روستاها را ازدست می‌دهند و از دیگر سو در شهر جذب مشاغل تولیدی نمی‌شوند. مهاجران مجبور می‌شوند به حاشیه‌های شهر پناه ببرند. نبود کار و درآمد کافی مشکلات عدیده‌ای هم برای مهاجران و هم برای زندگی شهری به وجود می‌آورد. اکثر رمان‌های این دوره جایگاه غیرتولیدی شهر و مشکلات ناشی از آن، مانند فقر، حاشیه‌نشینی، فحشا و کمبود خدمات بهداشتی، را بازنمایی می‌کنند. مردم پایین‌شهر در زاغه‌ها و حاشیه‌های شهر با مشکلاتی از قبیل کمبود امکانات، بهداشت و به‌طور کلی با فقر روبه‌رویند و از حداقل امکانات معیشتی بهره می‌برند. نویسندگان این دوره با اینکه ریشه مشکلات را فقر می‌دانند، از ارائه راه‌حل برای رفع و بهبود آن ناتوان می‌مانند یا دست‌کم از آن غفلت می‌ورزند. بازگشت به روستا و اجتناب از شهرنشینی یگانه‌راه‌حلی است که برای برون‌رفت از مشکلات زندگی شهری در این رمان‌ها ارائه شده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. یکی از این کارخانه‌ها که برای تعمیر اتومبیل از طرف دولت راه‌اندازی شده، در رمان در تلاش معاش، به تفصیل از صفحه ۳ - ۳۲ بازنمایی شده است. در این رمان، نویسنده وضعیت کاری این کارخانه‌ها را با نگاه انتقادی شرح داده و دولتی بودن کارخانه را علت بی‌سروسامانی آن دانسته است: «متأسفانه بودجه کارخانه با دولت است و مسلم است که دولت در امور تجارتي و کسبي نمی‌تواند مدير خوبی باشد» (مسعود، [۱۳۱۲] (بی‌تا): ۱۸).
۲. تأکیدها از نگارنده است.
۳. برای اطلاع از وضعیت صنعتی شدن و اضمحلال صنایع کارگاهی و پیشه‌وری و پیامدهای آن ر.ک: فیوضات، ۱۳۷۴: ۱۷ - ۷۸.
۴. فصل شانزدهم این اثر، از صفحه ۱۹۶ - ۲۰۸ به روایت اقامت فرخ در روستای احمدآباد اختصاص یافته است.
۵. نمونه‌ای از نزول‌خوری را در *تهران مخوف* می‌توان نشان گرفت. فرخ برای آزادی جواد، دو دانگ از خانه پدری‌اش را گرو می‌گذارد و مقداری پول را با احتساب ربح آن، قرض می‌گیرد (مشفق کاظمی، [۱۳۰۳] ۱۳۴۷: ۳۷۹).

6. over urbanization

۷. بخشعلی در روز سیزده عید نورز به امید آنکه بطری شناور در رودخانه را به دست آورد و آن را به چند شاهی بفروشد، خودش را به رودخانه می اندازد. مردم در کنار رودخانه گرد او جمع می شوند. مأمورین نظمی هم او را به جرم اختلال در نظم عمومی دستگیر می کنند (انصاری، ۱۳۱۱: ۲۱).
۸. «[تپه] از قله تا پایه مستور از خانه های غیرهندسی و بی تناسبی است که همه از شفق و گل ساخته شده [...] این خانه ها که ما اسم حقیقی آن را پیدا کرده و کلبه ها می نامیم، همه عبارت از چهاردیوارهای کوتاهی هستند که از اطراف فضای بسیار مختصری را مثلاً سه ذرع در چهار ذرع مربع قدری بزرگتر و یا مقداری کمتر از این مساحت را به تفاوت احاطه کرده اند. سقف آن ها از پوشال و شاخه های خشکیده درخت ها پوشیده شده و مدخل آن ها را درب های یک تخته و یا یک سوراخی بدون داشتن درب تشکیل داده اند. این کلبه ها محل اقامت اکرادی است که روی این تپه سکونت نموده اند. این ها دیگر محتاج به داشتن حیاط نیستند؛ زیرا بلافاصله که از اطاق های خود خارج می شوند یک محیط بی انتها و یک فضای وسیعی حیاط آن ها محسوب می شود. اکرادی که اینجا سکونت دارند اکثراً سنگکش و الاغ دار یا حمال و هیزم شکن و یا زباله ریز دوغ فروش و بالاخره گاودار هستند بنابراین وقتی داخل کلبه های بعضی از آن ها بشوید مشاهده خواهید کرد که یک قسمت اطاق را برای نشیمن صاحب آن کلبه و عائله اش اشغال کرده اند و قسمت دیگر را الاغ و یا گاو آن ها [...] با این ترتیب معلوم است چه ادبار و کثافت و تعفنی در سراسر این تپه حکم فرماست و این بیچارگان از حین تولد تا دم مرگ با آن معتاد و دمساز هستند و اسمش این است که این ها هم زندگانی می کنند» (همان، ۲۹ - ۳۰).
۹. «این یکی از آن کلبه ها بود که حیوان و انسان با یکدیگر زندگانی می کردند به این معنا که جایگاه و محل تعیش و زندگانی این شخص که خودش اسمش را خانه گذارده عبارت از کلبه بود که شش ذرع در سه ذرع طول و عرض آن بود و کاملاً از خارج شکل یک مربع مستطیلی داشت ولی از داخل آن را از وسط به وسیله یک دیوار گلی به عرض دو گره و ارتفاع نیم ذرع به دو قسمت متساوی تقسیم کرده بودند در یک طرف این شخص کرد و عائله او زیست می کردند در طرف دیگر سه الاغ او» (انصاری، ۱۳۱۱: ۳۹).
۱۰. راوی از خداداد می پرسد: «اصلاً اهل کرمانشاه هستید؟ / - بلی / - در تمام مدت زندگانی خود همین جا سکنا داشته اید؟ / - خیر سابق بر این زراعت می کردم و چون از طرف مالکین خیلی اجحاف و تعدی می شد ناچار ترک زراعت کرده و شغل سنگکشی پیش گرفتم. / - چند مدت است این شغل اخیر را دارا هستید؟ / - چهارده سال است. / - چند وقت است اینجا خانه ساخته اید؟ / - قریب ده سال است» (همان، ۴۲).
- «من از اهالی دهی در چهارفرسخی شهر بودم اسم آن ده را مخصوصاً نمی گویم تا مالک آن را شناسید و اسم مالکش را نیز به این جهت مخفی می کنم برای اینکه ما با اسامی و اشخاص کاری

نداریم بلکه از صفات و حالات آن‌ها داریم گفت‌وگو می‌کنیم [...] خودم درست تاریخ نمی‌دانم ولی از قراری که پیش خود حدس می‌زنم گویا از سی‌وپنج سال متجاوز من در آن ده زندگانی می‌کردم. پدرم بعد از فوت خود زراعت را جهت من به میراث گذاشت» (همان، ۳۹).

«ارباب نیز بر تحمیلات خود می‌افزود و بایستی علاوه بر غله و شتوی و صیفی او روغن کشک ماست پنیر دوغ هیزم تخم‌مرغ و تمام لوازم معیشت او را با خون دل تهیه نموده و بدهم و هرساله یک مقداری نیز مقروض بودم و هیچ وقت از فقر و فاقه خلاصی و نجات نداشتم [...] دیگر زندگی در آن ده را فوق طاقت خود دیده و ناچار با عائله خود به شهر کوچ کرده و پس از چند روزی که به شهر آمدم شغل سنگ‌کشی را جهت خود انتخاب و مدت‌ها نیز خانه معینی نداشتم تا اینکه پس از سه چهار سال که پسرهایم نیز بزرگ شده و با من کمک می‌کردند کارم رونقی گرفته و در این محل که نزدیک به معدن سنگ است این خانه را من و پسرهایم خودمان بنا کردیم و اینجا رحل اقامت افکندیم» (همان، ۴۸).

۱۱. «زن‌های آن نیز از این اعمال شاقه بی‌نصیب نیستند و آن‌ها هم به نوبه خود چون در محلی زندگانی می‌کنند که مسافت‌های بعیدی را با آب‌های جاری و چشمه‌زارها دارند لذا هر صبح و عصر تنگ‌های بزرگ و دیگ‌های مسی وزین خود را روی دوش یا سرهای خود گذارده برای آوردن آب به چشمه‌ها می‌روند» (همان، ۳۰).

۱۲. «در این دوروزه منتهای جهد و کوشش را کرد که کاری پیدا کند و از اجرت آن نان بچه‌های برادرش را تهیه نماید ولی متأسفانه هر قدر بیشتر جدیت نمود کمتر نتیجه گرفت. او حاضر برای انجام هر کاری بود ولی متأسفانه کوچک‌ترین خدمتی از طرفت احدی به او رجوع نگردید. ناچاراً حلیمه به‌وسیله برگ کاهو و فضولات سایر سبزیجاتی که درب دکان‌های سبزی‌فروشی و غیره به‌دور می‌افکندند و او آن‌ها را جمع‌آوری می‌کرد تا اندازه رفع گرسنگی خود و اطفال برادرش را نمود به‌علاوه یک قسمت از اوقات روزانه صفر و فاطمی زیر درخت‌های توتی که در دامنه تپه چغاسرخ در زمین وسیع دیواری که جای زراعت است روییده و سر جاده سراب واقع شده و اطفال فقرا و بیچارگان اغلب زیر آن اجتماع می‌نمایند گذاشته و از آن توت‌های نارس هر قدر که می‌توانستند معده خالی خود را پر می‌کردند.» (همان، ۱۲۳).

۱۳. «صفر یگانه کسی بود که می‌بایست عهده‌دار معاش این عائله باشد [...] این بود که پیشه‌گدایی را که پدرش نهایت انزجار و تنفر را از آن داشت [...] بر سایر مصائب این خانواده افزود و اکثر اوقات جلوی عابریں را گرفته روزی سه‌چهار شاهی به هر زبانی بود از مردم گرفته یکی دو قرص نان از برای عمه و خواهرش خریداری و تهیه می‌کرد.» (همان، ۱۴۲).

۱۴. ر.ک: نقدی، ۱۳۸۹: ۹۳.

۱۵. فصل‌های هشتم تا دوازدهم از ص ۵۵ - ۱۰۶ به توصیف این خانه اختصاص دارد.

۱۶. «در دامنه شیب‌دار این تپه [تپه چغاسرخ] مخصوصاً در قسمت جنوبی و آن طرفی که به قبرستان عمومی نگاه می‌کند حفره‌های تاریک و تنگی موجود است که شباهت تامه به غارهای کوهستانات دارد و معلوم نیست از روز اول این سوراخ‌ها را چه کسی و برای چه احداث نموده‌اند؟ در حول و حواشی این محل همیشه چند زن بدکار و سیه‌روزگار که همه در نتیجه فقر و فلاکت به وادی خطرناک و مملو از معاصی و فساد فحشا قدم گذارده‌اند وجود دارد» (همان، ۱۲۴).
۱۷. «من فقط محض رضای خدا با شما همراهی کرده و وسایل شما را فراهم خواهم آورد و برای خود هم فکر قاطعی نموده‌ام. گفتم چه فکری کرده‌اید، گفت: چند روزه عمر را به تکدی و سؤال طی کرده و دیگر پیرامون این اعمال و افعال قبیحه نخواهم گشت و کفاره معاصی خود را به این وسیله ادا خواهم کرد» (انصاری، [۱۳۰۸] بی تا: ۷۹).
۱۸. «من در نتیجه فقر و فلاکت بیست و هشت ساله بودم که شوهرم مرد و چون بعد از او هیچ وسیله معاشی نداشتم فاحشه شدم. ده سال متوالی از این راه امرار معاش نمودم ولی چون حسن و وجهت چندانی نداشتم دیگر کسی به سراغ من نیامد. ناچار طرز معیشت خود را تغییر داده و این خانه را گرفتم و خودم خانم‌بزرگ شدم» (همان، ۷۷).
- «گفتم این طریقه معیشتی را که از برای خود فراهم نموده‌ای خیلی بی‌شرفانه و پر از جنایت است، گفت خودم می‌دانم ولی از ناچار به آن تن دادم.» (همان، ۷۸).
- «من به واسطه استیصال و فقر داخل فحشا شدم و چون هیچ صنعت و کاری هم از دستم بر نمی‌آید برای کسب و معاش زندگی خود مجبور به ادامه این شغل بسیار پست و آلوده به معاصی بودم اما آیا تعجب نخواهید کرد اگر بگویم پس از چهارده یا پانزده سال که من آلوده به فحشا شده‌ام فاحشه نیستم و حالا که این شغل پر از ننگ را دارا هستم ابداً از آن دلخوش نیستم و همیشه از خداوند متعال خواهان بودم وسیله یافته تا از این کار کناره‌گیری نموده و به درگاه خدا توبه کنم» (همان، ۷۸).
- «گفتم آخر ما که فاحشه نیستیم گفت اکثر دخترهایی که به این خانه آمدند و از آن جمله خودم هستم هیچ کدام فاحشه نبوده‌ایم ولی پس از ورود به این خانه فاحشه شدیم.» (همان، ۸۹).
- «گفت اکثر ماها که در این خانه هستیم هیچ کدام به میل و رضایت خود فاحشه نشده‌ایم صدمات وارده از هموعان و مصائب روزگار ما را فاحشه کرده» (همان، ۹۰).
- «این فواحش بی‌شماری را که در این مرزوبوم مشاهده کرده‌اید اکثر آن‌ها به واسطه فقر و فلاکت، بدرفتاری‌های شوهر، اجرای به‌غلط قوانین، شوهر دادن‌های زوری، فساد اخلاق جوان‌ها و هزار عیوب دیگر فاحشه شده‌اند» (همان، ۹۴).
- «او هم موجود ضعیف و بدبختی است که روزگار در این بی‌غول بی‌عصمتی پرتابش کرده و اختیار و اراده را از او سلب نموده‌اند. دختر فاضله‌ای است ولی متأسفانه تاکنون هیچ نتوانسته‌ام از سوابق او

اطلاع حاصل کنم فقط می‌دانم او هم مانند هزارها دیگر و مانند من فاحشه اجباری است نه اختیاری» (همان، ۱۱۵).

«با این عده که تاکنون موفق به ملاقات و صحبت شده‌ام به جرئت قسم می‌خورم هیچ یک از آن‌ها فاحشه نیستند به‌استثنای یک دو نفر از آن‌ها که به‌واسطه استیصال و فقر مبادرت به این اعمال شنیع نموده‌اند سایرین همه شهدای نظامات و قوانین ناقص و فسادهای اخلاقی جامعه و مدنیت هستند از هرکدام دلیل فاحشه شدن آن‌ها را سؤال کنید امثال این جواب‌ها را خواهید شنید، یک نفر از میانه آن‌ها پیدا نخواهید کرد که به‌اقتضای خوی طبیعت و شهوانی و حیوانی مبادرت به این کار کرده باشد» (همان، ۱۴۲).

۱۹. «این هم یکی از نواقص عمده است که در این مملکت جاری است و هیچ کس به فکر و اصلاح آن‌ها نیست. حقیقتاً فاحشه‌خانه‌ها مرکز و کانون امراض میکربی و قتال هستند. هزارها از جوانان محیط به این گونه مؤسسات داخل شده و پس از اطفای شهوت خارج می‌شوند و میلیون‌ها میکرب با خود برده و میان اجتماع پخش می‌کنند و یک مملکت را علیل و ضعیف و مریض می‌نمایند» (همان، ۱۳۴).

منابع

- اشرف، احمد (۱۳۵۹). *موانع تاریخی رشد سرمایه‌داری در ایران*. تهران: پیام.
- انصاری، ربیع [۱۳۰۸] (بی‌تا). *جنایات بشر یا آدم‌فروشان قرن بیستم*. چ ۵. تهران: مطبوعه پیروز.
- _____ (۱۳۱۱). *سیزده عید نوروز*. تهران: چاپخانه خاور.
- توسلی، غلامعباس (۱۳۷۴). *جامعه‌شناسی شهری*. تهران: مرکز چاپ و نشر دانشگاه پیام نور.
- جابری مقدم، مرتضی هادی (۱۳۸۶). *شهر و مدرنیته*. چ ۲. تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی. چاپ و انتشارات فرهنگستان هنر جمهوری اسلامی ایران.
- جمالی، فیروز (۱۳۸۱). «مهاجرت شهرها و سازگاری مهاجران». *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز*. ش ۱۸۲. ۴۵. صص ۶۱ - ۸۱.
- حبیبی، سیدمحسن (۱۳۷۹). *از شار تا شهر: تحلیلی تاریخی از مفهوم شهر و سیمای کالبدی آن تفکر و تأثیر*. چ ۳. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- خداداده، احمدعلی (۱۳۰۵). *روز سیاه کارگر*. کرمانشاه: مطبوعه سعادت.
- خلیلی، عباس (۱۳۰۴). *انتقام*. تهران: مطبوعه روشنایی.

- _____ [۱۳۰۴] [۱۳۲۰]. انسان. چ ۳. تهران: انتشارات کتاب‌فروشی و چاپخانه اقبال.
- خلیلی‌خو، محمدرضا (۱۳۷۳). توسعه و نوسازی در ایران در دوره رضاشاه. تهران: دانشگاه شهید بهشتی.
- سیف، احمد (۱۳۸۰). استبداد، مسئله مالکیت و انباشت سرمایه در ایران. تهران: نشر سانش.
- شریف، علی اصغر (۱۳۰۵). خونبهای ایران یا عشق و شکیبایی. تهران: مطبوعه مجلس.
- صارمی، علی اکبر (۱۳۷۴). «مدرنیته و ره‌آوردهای آن در معماری و شهرسازی ایران». فصلنامه گفت‌وگو. ش ۱۰. صص ۵۷ - ۶۹.
- فیوضات، سیدابراهیم (۱۳۷۴). توسعه صنعتی و موانع آن در ایران. تهران: چاپخس.
- قائمی، فرزاد (۱۳۸۶). «ادبیات پلیدشهری و داستان معاصر فارسی». فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد. ش ۱۳. صص ۱۲۲ - ۱۳۴.
- کامشاد، حسن (۱۳۸۴). پایه‌گذاران نثر جدید فارسی. تهران: نشر نی.
- کرزن، جرج (۱۳۶۲). ایران و قضیه ایران. ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی. تهران: علمی و فرهنگی.
- کسرای، محمد سالار (۱۳۷۹). چالش سنت و مدرنیته در ایران از مشروطه تا ۱۳۲۰. تهران: نشر مرکز.
- مسعود، محمد [۱۳۱۲] (بی‌تا). در تلاش معاش. تهران: موسسه مطبوعات علمی.
- مشفق کاظمی، مرتضی [۱۳۰۳] [۱۳۴۷]. تهران مخوف. چ ۶. تهران: ارغنون.
- _____ [۱۳۰۵] [۱۳۴۸]. یادگار یک شب. چ ۳. تهران: ارغنون.
- میرعابدینی، حسن (۱۳۸۶). صدسال داستان‌نویسی در ایران. ج ۱ و ۲. چ ۴. تهران: نشر چشمه.
- میرعابدینی، حسن (۱۳۸۷). سیر تحول ادبیات داستانی و نمایشی (از آغاز تا ۱۳۲۰ شمسی). تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ممتاز، فریده (۱۳۸۳). جامعه‌شناسی شهر. چ ۳. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- _____ (۱۳۸۶). صد سال داستان‌نویسی در ایران. ج ۱. چ ۴. تهران: نشر چشمه.
- نقدی، اسداله (۱۳۸۹). «مهاجرت و حاشیه‌نشینی در ایران». فصلنامه جمعیت. ش ۷۳ و ۷۴. صص ۸۵ - ۱۰۵.

- یآوری، حورا (۱۳۸۳). «داستان بلند (رمان)» در ادبیات داستانی در ایران زمین از سری مقالات دایره‌المعارف ایرانیکا. زیر نظر احسان یارشاطر. ترجمهٔ پیمان متین. تهران: امیرکبیر. صص ۵۷ - ۹۲.
- Ashraf, A. (1980). *Mavān'e -e Tārikhi -ye Roshd-e Sarmāyedāri dar Irān*. Tehrān: Payām Publication. [in Persian]
- Ansāri, R. [1929] (nd). *Jenāyāt-e bashar*. 5nd ed. Tehrān: Piruz Publication. [in Persian]
- _____ (1932). *Sizdeh-e Eid -e Nowrouz*. Tehrān: Khāvar Publication. [in Persian]
- Curzon, L.G.N. (2002). *Irān va Qazeiye- ye Irān*. Translated by Mazandarāni, Gh, A.V. Tehrān: Elmi va Farhangī Publication. [in Persian]
- Foyuzāt, S.E. (1995). *Tows'e- e San'ti va Mavān'e ān dar Irān*. Tehrān: Chāpaksh Publication. [in Persian]
- GHāemi, F. (2007). "Adabiāt Palidshahri va Dāstān- e Mo'āser- e Fārsi". *Fasl-nāmeḥ- ye Takhasosi- e Adabiāt- e Fārsi dāneshgāh- e āzād- e Eslāmi Mashhad*. No. 13. Pp. 122- 134. [in Persian]
- Habibi, S.M. (2000). *Az Shār tā Shahr. Tahlili Tārikhi az Maḥmūm Shar va Simā- ye Fazāi- ye Kalbodi- ye ān, Tfakor va Ta'sor*. Tehrān: Dāneshgāhe Tehrān Publication. [in Persian]
- Jāberī Moqadam, M.H. (2007). *Shahr o Modernite*. 2nd Ed. Tehrān: Vezārat- e Farhang o Ershād- e Eslāmi Publication. [in Persian]
- Jamāli, F. (2002). "Mohājerat- e Shahrhā va Sāzegārie Mohajerān". *Majale- ye Dāneshkade- ye Adbiyāt v 'lum Ensāni abriz*. No. 182. pp. 61 - 81. [in Persian]
- Kāmshād, H. (2005). *Pāyegozārān- e Nasr-e Jadid- e Fārsi*. Tehrān: Nei Publication. [in Persian]
- Kasrāei, M.S. (2000). *Chālesh- e Sonat Va Modernite Dar Irān az Mashrute tā 1320*. Tehrān: Markaz Publication. [in Persian]
- Khalili, A. [1925] (1941). *Ensān*. Tehran: Enteshāāt- e Ketābforushi o Chāpkhān- ye Eqbāl Publication. [in Persian]
- _____ (1925). *Enteqām*. Tehrvn: Matbe'- ye Rowshanāei Publication. [in Persian]
- Khalilikhu, M.R. (1992). *Tows'e o Nowsāzi dar airān dar Dowre- ye Rezāshāh*. Tehrān: Dāneshgāh- e Shahid Beheshti Publication. [in Persian]
- Khodādādeh, A.A. (1926). *Ruze Seiāh- e Kārgar*. Kermānshāh: Matba'- ye Sa'ādat Publication. [in Persian]
- Mas'ud, M. [1933] (nd). *Dar Talāsh- e Ma'āsh*. Tehrān: Mo'sesa- ye Matbu'āt- e Elmi Publication. [in Persian]
- Momtāz, F. (2004). *Jām'ashenāsi- ye Shahr*. ³ed. Tehrān: Sherkat-e Sahāmi- e Enteshār Publication. [in Persian]

- Mir Ābedini, H. (2008). *Seir-e tahavvol-e Adabyat-e Dāstāni o Namāyeshi*. Tehran: Farhangestān-e Zabān o Adab-e Fārsi Publication. [in Persian]
- _____ (2007). *Sad Sāl Dāstānnevisi dar Irān*. Vol 1 & 2. Tehrān: Cheshme Publication. [in Persian]
- Moshfeq- e Kāzemi, M. [1924] (1968). *Tehrān-e Makhuf*. 6nd Ed. Tehran: Arqanun Publication. [in Persian]
- _____ [1926] (1969). *Yādegār-e Yek Shab*. Tehrān: Arqanun Publication. [in Persian]
- Naqdī, A. (2010). "Mohājerat o Hāsheyeneshini Dar Irān". *Fslnāme- ye Jam'eyat*. No. 73 - 74. pp. 85 - 105. [in Persian]
- Sāremi, A.A. (1995). "Modernite o Rahāvardhā- ye ān dar Me'māri o Sahrsāzi Irān". *Faslnāme- ye Goftogu*. No. 10. pp. 57 - 69. [in Persian]
- Seif, A. (2001). *Estebdād, Mas'le- ye Mālekyat o Anbāsht- e SarmAye dar Irān*. Tehrān: Sānesh Publication. [in Persian]
- Sharif, A.A. (1926). *Khunbahā- ye Irān ya Eshq o Shakibāei*. Tehran: Majles Publication. [in Persian]
- Tavasoli, Gh. (1995). *Jām'e Shenāsi- e Shahri*. Tehrān: Payām- e Nur Publication. [in Persian]
- Yāvāri, H. (2004). "Dāstān- e Boland (Romān). In *Adabeiāt Dāstāni dar Irānzamin az seri Maqālāt- e Dāiertolma'āref-e Irānikā*. Edited by Yārshāter, E. Translated by Matin, P. Tehrān: Amirkabir publication. pp. 57 - 99. [in Persian]